

چیستی عقلانیت

علیرضا قائمی‌نیا

اشاره

بحث عقلانیت، یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناسی است. گرچه این اصطلاح در موارد بسیاری به کار می‌رود، ولی اغلب، کاربردها و معانی متفاوت آن با ابهاماتی همراه می‌شود. هدف این مقاله، ایضاح معانی و کاربردهای گوناگون این اصطلاح است. عقلانیت در معرفت‌شناسی، مفهومی هنجاری است و وقتی باوری را معقول به حساب می‌آوریم حاکی از این است که وظیفه‌ای معرفت‌شناختی را در پذیرفتن آن رعایت کرده‌ایم. در مقاله، از تفکیک عقلانیت نوعی و عقلانیت هنجاری سخن به میان آمده، و سپس بیان تفاوت‌های عقلانیت وظیفه‌شناختی و عقلانیت ابزاری و نقد عقلانیت ابزاری مایه بحث قرار گرفته است و در نهایت، مفهوم عقلانیت کل‌نگر بیان شده است.

واژه‌های کلیدی: عقلانیت نوعی، عقلانیت هنجاری، عقلانیت وظیفه‌شناختی،

عقلانیت ابزاری، عقلانیت کل‌نگر.

ویژگی مهم آدمیان این است که راجع به خود و جهان پیرامون خود باورهایی دارند و در شرایط خاصی این باورها را تغییر می‌دهند، به عبارت دیگر، از میان موجودات زنده تنها آدمی این توانایی را دارد که باورهایی را بسازد و یا آنها را تغییر دهد. این بُعد از آدمی که به قوای معرفتی او مربوط می‌شود گاهی «فرایند باورسازی» (belief-formation process) و «فرایند تنظیم باور» (belief-regulation process) نامیده شده است پرسش اساسی در این رابطه مطرح می‌شود و آن

اینکه: آیا آدمیان به شیوه خاصی باور می‌سازند و یا باورهای خود را تنظیم می‌کنند؟ آیا این دو فرایند بر مبنای خاصی استوارند و از منطق خاصی پیروی می‌کنند؟ پرسش‌هایی از این قبیل به مسأله عقلانیت (rationality) مربوط می‌شوند و یکی از وظایف معرفت‌شناسی معاصر تحلیل این اصطلاح و بحث از شرایط تحقق آن است.

پیش از ورود به بحث توجه بدین نکته ضروری است که اصطلاح عقلانیت - و نیز گاهی معقولیت - در موارد مختلفی به کار می‌روند که نباید آنها را با یکدیگر خلط کرد:

- ۱) گاهی عقلانیت وصف باورها قرار می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم باور به p معقول است.
- ۲) افعال و رفتارها نیز گاهی موصوف به عقلانیت می‌شوند و در مواردی می‌گوییم رفتار x رفتار معقولی است.
- ۳) گاهی هم ارزش‌ها به عقلانیت متصف می‌شوند و می‌گوییم این یا آن ارزش، ارزش معقولی است.

سه کاربرد فوق نشان می‌دهند که «عقلانیت» در سه زمینه متفاوت به کار می‌رود و هر یک از این سه کاربرد عنوانی خاص هم دارد. فلاسفه در زمینه ارزیابی باورها - و یا حتی گزاره‌ها و یا تصمیمات - از تعبیر «عقلانیت نظری» (theoretical rationality) استفاده می‌کنند. عقلانیت نظری به این امر مربوط می‌شود که به چه اموری باید باور داشته باشیم. در مقابل، «عقلانیت عملی» (practical rationality) به حوزه رفتارها مربوط می‌شود و با این امر سر و کار دارد که چه رفتارهایی را باید انجام دهیم. و بالاخره، «عقلانیت ارزش‌شناختی» (axiological rationality) به این مسأله می‌پردازد که به چه چیزهایی باید ارزش قایل شویم. (Stenmark, 1995:5)

برخی از فلاسفه ادعا می‌کنند مسایل راجع به ارزش‌ها و تمایلات بیرون از حوزه عقلانیت قرار دارند. برخی دیگر هم این امور را داخل در حوزه عقلانیت می‌دانند. ولی معرفت‌شناسی با کاربرد اول عقلانیت سروکار دارد. بررسی معقولیت باورها یا گزاره‌ها از مباحث کلیدی معرفت‌شناسی است. پرسش‌های عمده‌ای که در این زمینه مطرح می‌شود عبارت‌اند از:

- ۱) عقلانیت چیست و تحت چه شرایطی یک باور یا یک گزاره معقول به حساب می‌آید؟
- ۲) عقلانیت چه مدل‌هایی دارد و چه تقریرهای فلسفی از آن در کار است؟
- ۳) آیا عقلانیت در همه زمینه‌ها به یک معنا است یا نه، مفهوم واحدی از عقلانیت در همه زمینه‌ها در کار نیست؟

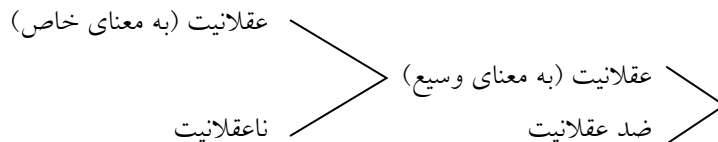
عقلانیت نوعی و عقلانیت هنجاری

مقصود از بحث در عقلانیت، مفهوم خاصی از آن می‌باشد که عقلانیت هنجاری (normative rationality) نام دارد و باید آن را از عقلانیت به معنای نوعی جدا کرد. اولین بار، ارسطو انسان را به عنوان «حیوان عاقل» تعریف کرد. مسلمان‌ها هم این تعریف را به «حیوان ناطق» ترجمه کردند مقصود ارسطو این بود که از میان حیوانات فقط انسان از موهبت عقل و قوه عاقل برخوردار است و فلاسفه مسلمان هم بالاترین تجلی قوه عاقله را در ویژگی ناطق بودن او دانسته‌اند. چرا که تنها موجودی که عاقل است می‌تواند ناطق باشد. تعاریف بسیار متفاوتی از انسان ارائه شده است، ولی تعریف ارسطو به نوع خاصی از عقلانیت اشاره دارد. مراد از این نوع عقلانیت توانایی است که به نوع انسان منحصر است. «عاقل بودن» ویژگی خاص انسان است.

۵
ذهن
پیشینه
عقلانیت

یکی از فلاسفه به نام فلسدال (Fillesdal) بر عقلانیت ارسطویی - به معنای فوق- خرده گرفته است. به نظر او، تعریف ارسطو خلاف واقعیات موجود است. افراد بشر معمولاً عاقلانه فکر نمی‌کنند و یا رفتاری معقول ندارند. (Fillesdal, 1986: 122-3) بی‌تردید چنین تفسیری از سخن ارسطو نادرست است. برای ایضاح نکته باید توجه کرد که عقلانیت گاهی در مقابل ناعقلانیت (irrationality) به کار می‌رود و گاهی هم در مقابل ضد عقلانیت (arationality). این دو کاربرد با هم متفاوت‌اند و خلط آنها به مغالطه می‌انجامد. پیش‌تر گفتیم که وصف عقلانیت را می‌توانیم به رفتارها و باورها نسبت دهیم. ولی نمی‌توانیم عقلانیت را به اشیای خارجی مثلاً درخت یا میز نسبت دهیم. چرا؟ پاسخ این پرسش ساده است؛ اشیای خارجی قابلیت و شأنت موصوف شدن به عقلانیت را ندارند. به عبارت دیگر، باورها و رفتارها برخلاف اشیای خارجی، شأنت موصوف شدن به عقلانیت را دارند، این سخن بدین معنا است که رفتارها و باورهای خاص می‌توانند معقول و یا غیرمعقول باشند، ولی اشیای خارجی، قابلیت معقول و یا غیرمعقول بودن را ندارند. در چنین بافتی، ما عقلانیت را در مقابل «ضد عقلانیت» به کار می‌بریم. «ضد عقلانیت» در مواردی به کار می‌رود که قابلیت اتصاف به عقلانیت را ندارند و بیرون از حوزه عقلانیت قرار می‌گیرند و عقلانیت - به این معنا- در مواردی است که قابلیت اتصاف را دارند و پرسش از عقلانیت در آنها مطرح می‌شود. عقلانیت به این معنا را می‌توانیم عقلانیت به معنای وسیع در نظر بگیریم؛ چرا که مسئله عقلانیت در قلمروی این موارد مطرح می‌شود. اما در درون این قلمرو، برخی از موارد، ملاک‌های عقلانیت را دارا هستند؛ یعنی علاوه بر اینکه شأنت عقلانیت را دارند بالفعل هم

ملاک‌های عقلانیت را دارا هستند و برخی دیگر، این ملاک‌ها را ندارند. در این بافت اخیر، عقلانیت به معنای خاصی به کار می‌رود و تنها برخی از موارد عقلانیت به معنای قبلی را دربرمی‌گیرد و در مقابل ناعقلانیت (irrationality) قرار می‌گیرد.



مقصود ارسطو هم این بوده که آدمیان موجوداتی هستند که شأنیت اتصاف به عقلانیت را دارند یعنی رفتارها و باورهایشان قابلیت معقول‌شدن را دارند، عقلانیت به معنای وسیع در مورد آدمیان به کار می‌رود، نه اینکه همه باورها و رفتارهای آدمیان معقول است. انسان بدین معنا عاقل است که توانایی به‌کارگیری عقل را دارد، نه اینکه در هر موردی عقل خودش را درست به کار می‌گیرد. برخی برای تفکیک این دو معنا میان عقلانیت نوعی (generic rationality) و عقلانیت هنجاری (normative) فرق می‌گذارند. عقلانیت نوعی بدین معنا است که موصوف به عقلانیت توانایی به‌کارگیری عقل را دارد و می‌تواند ملاک‌های عقلانیت را برآورده سازد. اما این توانایی بدین معنا نیست که ما همواره عقل خود را به شیوه‌ای درست به کار می‌گیریم و در هر موردی به نحوی معقول می‌اندیشیم یا رفتار می‌کنیم. در مقابل، عقلانیت هنجاری در موردی به کار می‌رود که عقل و ملاک‌های عقلانیت را به نحوی دقیق به کار بسته باشیم. (Stenmark, 1995:22-3)

عقلانیت نوعی شرط لازم برای عقلانیت هنجاری است، اما شرط کافی برای آن نیست. سوسا (Sosa) عقلانیت هنجاری را با معنای ارزشگذارانه (evaluative) عقلانیت و عقلانیت نوعی را با معنای مقولی (categorical) آن، نشان می‌دهد. او می‌گوید:

«معنای ارزشگذارانه [= عقلانیت] معنای مقولی را فرض می‌گیرد؛ عاقل یا ناعاقل بودن (به صورت ارزشگذارانه) به معنای عاقل بودن (به نحو مقولی) است» (Sosa, 1990:160)

عقلانیت وظیفه‌شناختی

گفتیم عقلانیت یک مفهوم هنجاری است عقلانیت بدین معنا، هنجاری است که اولاً واژه‌ای برای ارزیابی است و ثانیاً مستلزم یک «باید» است. معقول بودن یک رفتار یا باور و یا ارزیابی خاص به معنای تأیید و مقبول دانستن آن است. به عبارت دیگر، عقلانیت از لحاظ معرفت‌شناختی بار مثبت دارد. همان طوری که «توجه» در معرفت‌شناسی برای ارزیابی به کار می‌رود؛ یعنی وقتی

می‌گوییم باوری موجه است مرادمان این است که نوعی ارزیابی مثبت به آن داریم، معقولیت یا عقلانیت هم بر همین منوال است. چیزم (Chisholm) این نکته را خاطر نشان کرده است:

«اصطلاح «توجیه» را وقتی در مورد یک باور به کار می‌بریم، به عنوان یک واژه ارزیابی معرفتی به کار می‌بریم» (Chisholm, 1977:6)

از این گذشته، عقلانیت هنجاری مستلزم «باید» هم هست؛ بدین معنا که به ما می‌گوید چگونه باید به آنچه که انجام می‌دهیم یا باور داریم، نظم و سامان ببخشیم و به چه چیزهایی مثلاً باید باور داشته باشیم، یا چه رفتارهایی را باید انجام دهیم. از این رو، گاهی برای توصیف این نوع عقلانیت، عقلانیت وظیفه‌شناختی (deontological) است. به عبارت دیگر، هنجاری بودن عقلانیت بر مؤلفه‌ای وظیفه‌شناختی دلالت دارد.

برای ایضاح عقلانیت وظیفه‌شناختی باید بدین نکته توجه کرد که می‌توانیم دست کم، میان دو دسته از وظایف فرق بگذاریم: وظایف اخلاقی، وظایف معرفت‌شناختی. وظایف اخلاقی به باید و نبایدهای ناظر به رفتارها هستند و متکی بر نوعی ارزیابی اخلاقی هستند. ما برخی از رفتارها را از لحاظ اخلاقی خوب ارزیابی می‌کنیم و برخی دیگر را بد. در مقابل، ما وظایف معرفت‌شناختی هم داریم. این وظایف به ارزیابی باورها مربوط می‌شوند و باید باورهای ویژه‌ای را بپذیریم. از این رو، گاهی به عقلانیت به این معنا، اخلاق باور (ethics of belief) هم گفته می‌شود. بنابراین، به اجمال می‌توانیم بگوییم که عقلانیت وظیفه‌شناختی عبارت است از انجام دادن وظایف معرفت‌شناختی خاصی که در مقام ارزیابی و باور وجود دارند.

چیزم جزو طرفداران عقلانیت وظیفه‌شناختی است. به نظر، ما تنها در صورتی یک گزاره را می‌پذیریم که اگر و تنها اگر آن گزاره راست باشد. این وظیفه دو نکته را دربردارد. ما باید گزاره‌های راست را بپذیریم و باید از گزاره‌های دروغ اجتناب بورزیم. (Ibid, :14) البته معرفت‌شناسان در باب اینکه وظایف معرفت‌شناختی کدامند اختلاف نظر دارند. دسته‌ای از طرفداران عقلانیت وظیفه‌شناختی دلیل‌گرایان (evidentialists) هستند که قایلند یک وظیفه معرفت‌شناختی، این است که به چیزی باور نداشته باشیم مگر اینکه دلیلی خاص بر باور به صدق آن در دست داشته باشیم. لذا بونجور (Bonjour) می‌گوید: «یک نفر نهایتاً آن باورهایی را می‌پذیرد که دلیلی برای گمان به صدق آنها دارد». پلانتینگا (Plantinga) و چیزم بر این نکته تأکید کرده‌اند که این وظایف را نباید وظایف مطلق و نهایی در نظر گرفت. بلکه تنها وظایف اولیه ما

هستند و ممکن است در مواردی، به خاطر تعارض با دیگر وظایف و یا تقدم دیگر وظایف کنار نهاده شوند. (Stenmark, 1995: 25-6)

عقلانیت ابزاری

برخی عقلانیت را به عنوان چیزی در نظر می‌گیرند که ما در انتخاب اهداف خاصی و یا تحقق بخشیدن به ابزارهای سودمندی برای دستیابی به آن اهداف یاری می‌رساند. به عبارت دیگر، عقلانیت بررسی ابزارهایی است که ما را به هدف می‌رسانند. این برداشت از عقلانیت، عقلانیت ابزاری (instrumental) نام گرفته است. به نظر طرفداران این دیدگاه، هیچ چیزی فی‌نفسه معقول نیست، بلکه عقلانیت همواره وصف آن نسبت به چیزهای دیگری است که می‌تواند آنها را برآورده سازد. از این رو، ریچارد فولی (R.Foley) می‌گوید: «همه ادعاهای عقلانیت معطوف به هدف‌اند؛ این ادعاها در این باره‌اند که چگونه شخص به طور مؤثری از طریق باورها یا رفتارهایش اهدافش را دنبال می‌کند.» (Foley, 1988: 131)

عقلانیت ابزاری مفهومی نسبی است؛ بدین معنا که آنچه که مردی بدان باور دارد یا آن را انجام می‌دهد نسبت به اهدافش عقلانیت دارند. به عبارت دیگر، باورها و رفتارها نسبت به اهداف شخص عقلانیت دارند. عقلانیت ابزاری به معنای دیگری نیز نسبی است؛ برای ارزیابی نه تنها رفتارها و باورهای دیگران باید به اهداف آنها معرفت داشته باشیم؛ بلکه باید به بافت واقعیتی که در آن زندگی می‌کنند نیز معرفت داشته باشیم. فرض کنید من باید از مکانی به مکان دیگر در دور دست بروم و برای رسیدن به آنجا می‌دوم. صرف رسیدن به مکان مورد نظر دویدن مرا معقول نمی‌سازد چرا که می‌توانستم با وسیله نقلیه‌ای به آنجا بروم و زودتر برسم. اما اگر فرض کنیم راه رسیدن به آنجا مسدود بود و در نتیجه، من نمی‌توانستم با وسیله نقلیه به آنجا بروم، در چنین صورتی دویدن من معقول به نظر می‌رسید. بنابراین، بدون توجه به شرایط و بافت خاص رفتار چنین عملی معقول به نظر نمی‌رسد، اما با توجه به شرایط مذکور، معقولیت ابزاری آن روشن می‌شود. و خلاصه آنکه، عقلانیت ابزاری به دو معنا نسبی است (۱) برای ارزیابی باید اهداف را هم در نظر گرفت و عقلانیت در نسبت به اهداف معنا پیدا می‌کند. (۲) برای ارزیابی باید شرایط و بافت رفتارها را هم در نظر گرفت و عقلانیت در نسبت به این شرایط روشن می‌شود. (Stenmark, 1995: 27-8)

وقتی عقلانیت ابزاری را با عقلانیت وظیفه‌شناختی مقایسه می‌کنیم متعارض به نظر می‌رسند: چرا که به دو شیوه متفاوت عقلانیت را توصیف می‌کنند، دیدگاه ابزاری عقلانیت را در ارتباط ابزارها با اهداف می‌یابد، دیدگاه وظیفه‌شناختی عقلانیت را یک وظیفه معرفت‌شناختی تعریف می‌کند. مثلاً چیزم به این نکته اشاره می‌کند که:

«هر شخصی نسبت به هر گزاره‌ای که در نظر می‌گیرد دو نیاز کاملاً متفاوت دارد: (۱) او باید نهایت سعی‌اش را انجام دهد تا اگر گزاره‌ای را ست در آن صورت به آن باور داشته باشد؛ و (۲) او باید نهایت سعی‌اش را انجام دهد تا اگر آن گزاره دروغ است به آن باور نداشته باشد» (Chisholm, 1977:15)

هدف عقلانیت وظیفه‌شناختی بنابر چنین تقریری، معرفت‌شناختی است؛ شخص باید بکوشد تا آنجا که ممکن است باورهای راست را بدست آورد و نیز باید بکوشد تا آنجا که ممکن است باورهای دروغ را از دستگاه معرفتی‌اش حذف کند. ما یک «باید» و اجبار معرفت‌شناختی داریم و آن اینکه تا آنجا که ممکن است با واقعیت تماس بیشتری داشته باشیم و این تنها از راه به دست آوردن باورهای راست و حذف باورهای دروغ امکانپذیر می‌شود. در این نگاه، عقلانیت ابزاری جایگاهی ندارد و مفهومی کاملاً جدا به نظر می‌رسد. شخص می‌تواند چنین وظیفه‌ای معرفت‌شناختی داشته باشد و در عین حال، برای برآورده ساختن اهدافش ابزارهای خاصی را تدارک ببیند.

برخی از معرفت‌شناسان با توجه به تفاوت فوق میان عقلانیت معرفتی (epistemic) و عقلانیت غیرمعرفتی فرق می‌گذارند. در صورتی که عقلانیت به معنای داشتن ارزش‌هایی مانند راست بودن و اجتناب از کذب است عقلانیت را باید معرفتی دانست. و اگر عقلانیت ارزشهای معرفتی از قبیل دستیابی به صدق و اجتناب از کذب را در بر نداشته باشد عقلانیت غیر معرفتی است. در عقلانیت معرفتی، اهداف ما معرفتی‌اند و در عقلانیت غیرمعرفتی به دنبال اهداف غیرمعرفتی هستیم. بنابراین تفکیک، عقلانیت ابزاری و وظیفه‌شناختی هر دو معطوف به هدفند و فقط اهداف آنها متفاوت است. (Stenmark, 1995:29)

تقسیم فوق با تقسیم عقلانیت به نظری و عملی تفاوت دارد؛ چرا که هدف عقلانیت عملی گاهی معرفتی و گاهی غیر معرفتی است. اما در عقلانیت غیرمعرفتی چنین نیست. مثلاً وقتی می‌خواهم از مکانی به مکان دیگر پیاده برویم هم ممکن است هدف غیرمعرفتی ورزش و هم هدف معرفتی «حضور در کلاس درس برای یادگیری» را داشته باشم. اما با وجود این، در موارد

بسیاری تفکیک اهداف معرفتی و غیر معرفتی ساده نیست. مطابق تقسیم فوق، دو نوع دلایل هم درکارند: معرفتی و غیر معرفتی. دلیل معرفتی معتبر بر انجام دادن یا اعتقاد داشتن به چیزی، دلیلی است که باور را به شیوه خاصی به اهداف معرفتی مفروض پیوند می‌زند. همچنین، دلیل غیر معرفتی معتبر بر انجام دادن چیزی، دلیلی است که این رفتار را به شیوه مناسبی به اهداف غیر معرفتی مفروض پیوند می‌زند. (Ibid:31-2)

نقد عقلانیت ابزاری

یکی از مشکلاتی که عقلانیت ابزاری با آن روبرو می‌شود این است که بسیار محدود است. این نوع عقلانیت صرفاً در رابطه وسایل و ابزارها، و اهداف تحقق می‌یابد. اما خود اهداف چطور؟ آیا اهداف هم عقلانیتی دارند؟ بر طبق تعریف عقلانیت ابزاری، عقلانیت تنها به رابطه وسایل و اهداف مربوط می‌شود. لذا تنها ارتباط ابزارها با اهداف را می‌توان ارزیابی کرد، اما ارزیابی خود اهداف بیرون از حوزه عقلانیت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، فقط عقلانیت ابزارها وجود دارد و از عقلانیت اهداف نمی‌توان سخن گفت. دلیل این نکته روشن است. عقلانیت ابزاری نسبی یا مشروط (conditional) است. راسل (Russell)

«عقل معنایی کاملاً روشن و دقیق دارد و بر گزینش ابزارهای درست نسبت به یک هدف دلالت دارد که می‌خواهید بدان دست بیابید. عقل هیچ ارتباطی با گزینش اهداف ندارد»
 (Russell, 1954: viii)

عقلانیت ابزاری با این بیان ذهن، بسیاری از متفکران معاصر را به خود جلب کرده و تاثیر زیادی بر جامعه غربی داشته است. فون رایت (Von wright) بدین نکته تصریح کرده و با بسیاری از اندیشمندان معاصر موافق است که عقلانیت رایج در جامعه مدرن عبارتست از کنترل ابزار دستیابی به اهداف متفاوت. ولی به نظر او، مشکل این نوع عقلانیت یا عقلانیت فنی - به تعبیر دیگر - این است که نمی‌تواند برای اهداف فعالیت‌های اجتماعی مشروعیتی را فراهم بیاورد؛ چرا که عقلانیت در این بافت منحصرأ به انتخاب ابزارهای مؤثر در رسیدن به اهداف یک فرد یا گروه خلاصه می‌شود. (Von Wright, 1988: 17-18)

عقلانیت ابزاری یا تعیین چنین کارکردی برای عقل به هیوم (Hume) بر می‌گردد. به نظر هیوم، عقل برده احساسات و عواطف است، عقل فقط می‌تواند در تعیین ابزارهایی برای رسیدن به

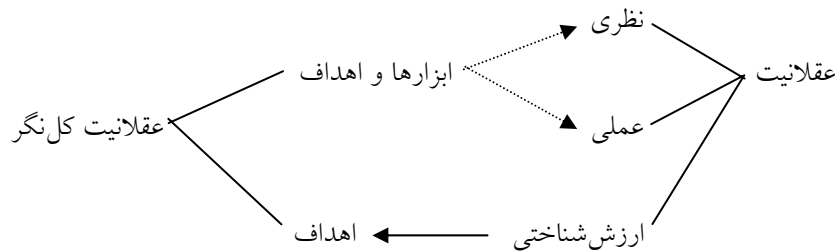
هدف‌های خاص ما را یاری رساند، اما خود این اهداف را عقل تعیین نمی‌کند، بلکه احساسات و عواطفند که این اهداف را تعیین می‌کنند. (Stenmark, 1995:33)

برداشت ابزار انگارانه از عقلانیت بسیار محدود است و برخلاف برداشت‌های مقبول به نظر می‌رسد؛ زیرا ما در نسبت دادن عقلانیت به اهداف، مانند ابزارها درنگ نمی‌کنیم، یعنی گاهی عقلانیت را به خود اهداف نیز نسبت می‌دهیم. اهداف نیز ممکن است معقول یا غیر معقول باشند. بنابراین، چه دلیلی وجود دارد که عقلانیت را فقط به ابزار محدود سازیم؟ اگر آدمیان به اهداف خود نمی‌اندیشند و عقلانیت صرفاً در رابطه ابزارها با اهداف معنا پیدا می‌کند، پس آنها کاملاً از عقلانیت برخوردار نیستند. از این رو، استن مارک (Stenmark) برای رفع این نقصان معنایی جامع از عقلانیت را مطرح می‌کند که هم شامل ابزارها و هم شامل اهداف می‌شود. او این عقلانیت را «عقلانیت کل‌نگر» (holistic rationality) می‌نامد. به عبارت دیگر، عقلانیت کل‌نگر عبارت است از:

«تعقیب اهداف مناسب و ابزارهای مناسب برای رسیدن به آن اهداف است» (Ibid, :35)

بر طبق این برداشت از عقلانیت، انسان عاقل کسی است که هم می‌تواند اهداف مناسبی را انتخاب کند و هم می‌تواند ابزارهای متناسب با آن اهداف را تعیین کند. در نتیجه، عقلانیت کل‌نگر ابعاد نظری - عملی و ارزش‌شناختی دارد؛ در بُعد نظری - عملی با برقرار کردن روابط مناسبی میان ابزارها و اهداف سروکار دارد، ولی از لحاظ بُعد ارزش‌شناختی با یافتن ارزشها و اهداف مناسبی سروکار دارد.

(به نمودار زیر توجه کنید)



منابع

- 1) Stenmark, Mikaeal, *Rationality in Science, Religion, and Everyday Life*, University of Notre Dame Press (1995)
- 2) Føllesdall, D., 1986: "Intentionality and Rationality" in Margolis, J., M. Krausz, R.M. Burian (eds.), *Rationality, Relativism and the Human Sciences*, Dordrecht (1986)
- 3) Sousade R., *The Rationality of Emotion*, Cambridge (1990)
- 4) Chisholm, R., *A Theory of Knowledge*, Printice Hall (1977)
- 5) Foley, R. (1988): "Some Different Conceptions of Rationality" in McMillin (ed), *Constraction and Constraint*, University of Notre Dame Press
- 6) Russell, B. *Human Society in Ethics and Politics*, Allen and Unwin (1956)

۱۲

ذهن

نهار ۱۳۸۳ / شماره ۱۷